

تقیّه

سپری برای مبارزه عمیق‌تر

ناصر مکارم شیرازی

فهرست

- ۱- پرسش‌ها پیرامون «تقیّه»..... ۴
- ۱- آیا در تعلیمات اسلامی دستوری به نام «تقیّه» وجود دارد؟..... ۴
- ۲- و آیا تقیّه محافظه‌کاری آمیخته با ترس نیست؟..... ۴
- مفهوم و ماهیت «تقیّه»:..... ۵
- ۲- تقیّه در همهٔ مکتب‌های پیشرو..... ۸
- ۳- چهره‌ای از تقیّه سازنده در قرآن..... ۱۲
- ۴- تقیّه مؤمنان راستین..... ۱۷
- چهرهٔ دیگری از تقیّه:..... ۱۷
- ۵- چهرهٔ تقیّه در روایات اسلامی..... ۲۱
- ۲- تقیّه سنت پیامبران مجاهد است..... ۲۳
- ۳- تقیّه یا پست فرماندهی..... ۲۳
- ۴- تقیّه و حفظ حقوق مسلمانان..... ۲۴
- ۶- در کجا باید سدّ تقیّه را شکست..... ۲۵
- تفاوت «تقیّه» با «نفاق»..... ۲۵
- ۱- آن‌جا که حق به خطر بیفتد..... ۲۷
- ۲- تقیّه در خونریزی ممنوع است..... ۲۹
- ۳- در مسائل مسلم اسلامی تقیّه نیست..... ۳۰
- ۷- در کجا تقیّه واجب است (و فلسفهٔ آن)..... ۳۱

- ۱- برای ذخیره نیروها (تقیّه محافظ) ۳۱
- ۲- برای مکتوم داشتن برنامه‌ها (تقیّه تاکتیکی) ۳۲
- ۳- تقیّه برای حفظ دیگران (تقیّه ایمنی بخش) ۳۴
- ۸- تقیّه تحبیبی یک شاهکار دیگر ۳۶
- ۹- افشاگران فداکار ۴۱
- ۱۰- موضع تقیّه در یک مکتب انقلابی ۴۷
- «حفظ افراد» و «حفظ اسرار»! ۵۰

۱- پرسش‌ها پیرامون «تقیّه»

۱- آیا در تعلیمات اسلامی دستوری به نام «تقیّه» وجود دارد؟

۲- و آیا تقیّه محافظه‌کاری آمیخته با ترس نیست؟

این روزها از مسأله تقیّه فراوان گفتگو می‌شود و نفی و اثبات‌هایی روی آن انجام می‌گیرد که چون در بعضی موارد، همراه با آگاهی کامل نیست از اصل حقیقت بسیار فاصله دارد، برای رسیدن به عمق این بحث لازم است تمام بحث‌های اصولی را که پیرامون این مسأله مهم وجود دارد به صورت سؤالاتی طرح می‌کنیم، سپس با در نظر گرفتن همه جوانب به بررسی آنها بپردازیم.

۱- آیا به راستی عنوانی به نام «تقیّه» در تعلیمات مذهبی ما وجود دارد.

۲- اگر چنین است آیا ماهیت تقیّه یک نوع محافظه‌کاری آمیخته با ترس و وحشت از اظهار عقیده درونی و مقدم داشتن مصالح شخصی بر بیان حقیقت محسوب نمی‌شود؟

۳- آیا این مفهوم دلیلی بر تأیید گفتار آنها که می‌گویند انگیزه پیدایش مذهب عوامل استعمار اقتصادی بوده تا مقاومت توده‌های زحمتکش زیر پوشش این‌گونه افکار درهم شکسته شود، نیست؟ اگر چنین نیست مفهوم واقعی تقیّه کدام است؟

۴- اصولاً چه دلیلی از کتاب و سنت (دو منبع اصیل اسلامی) برای این موضوع در دست داریم؟

۵- وانگهی فلسفه و روح تقیّه چیست و چگونه می‌توان آن را در مسیر حرکت تکاملی جامعه بکار گرفت؟

۶- از اینها گذشته آیا به راستی تقیّه مخصوص شیعه است یا جزء معتقدات سایر گروه‌های اسلامی نیز هست و آیا تقیّه در مکتب‌های مختلف سیاسی و اجتماعی کنونی دنیا نیز وجود دارد یا نه؟

۷- آخرین سخن این که آیا تقیّه امروز هم واجب است یا حرام و به گونه کلی در کجا لازم و در کجا حرام است؟

اینها مجموع بحث‌های اصولی مربوط به مسأله تقیّه است، ما فکر می‌کنیم اگر تعریف تقیّه و مفهوم و ماهیت آن روشن گردد به بسیاری از پرسش‌ها خود به خود پاسخ داده خواهد شد لذا نخست به آن می‌پردازیم.



مفهوم و ماهیت «تقیّه»:

ریشه این کلمه در لغت همان «تقوا» و «اتقاء» است که به معنای پرهیز کردن و خویشتن‌داری است. بنابراین تقیّه از نظر مفهوم لغوی به عمل کسی گفته می‌شود که کارش آمیخته با یک نوع مراقبت و پرهیز و خویشتن‌داری باشد.

در مورد تعریف علمی آن یکی از قدیمی‌ترین تعاریف که در دست است از مرحوم شیخ مفید عالم و دانشمند معروف و سرشناس اسلامی است که همه مسلمانان برای او احترام قائلند و در قرون نخستین می‌زیسته و آن این است که:

«التقیة ستر الاعتقاد و مکاتمة المخالفین و ترک مظاهرتهم بما یعقب ضرراً فی الدین و الدنیا؛ تقیّه مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان در برابر مخالفان بخاطر اجتناب از زیان‌های دینی و دنیوی است».^(۱)

همان‌گونه که مشاهده می‌شود عنصر اصلی تقیّه را در این تعریف دو چیز تشکیل می‌دهد یکی مسأله «کتمان اعتقاد باطنی» و دیگری «پیشگیری از زیان و ضررهای معنوی و مادی» است. اما مهم این است که بدانیم آیا هدف از این پیشگیری رعایت مصالح و منافع شخصی و مقدم داشتن آن بر مصالح اجتماعی است یا هدف

۱. تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید، صفحه ۶۶.

جلوگیری از هدر رفتن نیروهای اصیل و سازنده، ذخیره کردن آنها برای یک مبارزه حساب شده در برابر مخالفان و دشمنان است؟ با این که ذکر کلمه «دینی» در ضمن اهداف تقیّه پاسخ این سؤال را روشن می‌سازد ناچاریم توضیح بیشتری در این زمینه بدهیم.

حالت تقیّه به خود گرفتن چنانکه خواهیم دید معمولاً مخصوص اقلیت‌هایی است که در چنگال یک اکثریت نیرومند و زورگو (اکثریت کمی یا کیفی) گرفتار شوند و ببینند اظهار عقیده باطنی کردن آن هم به صورت نامنظم و پراکنده گذشته از این که هیچ‌گونه ثمره‌ای جز بیدار ساختن دشمن ندارد، نیروهای فعال و سازنده را تدریجاً به نابودی یا ضعف می‌کشاند و سرمایه‌هایی که برای این اقلیت با توجه به نفرت کم آنها بسیار گران قیمت و پرارزش است به این ترتیب از میان می‌برد بدون این که هیچ‌گونه نتیجه مثبتی از آن گرفته شود.

آیا عقل و درایت و پایان‌نگری ایجاب نمی‌کند که این نیروها بدین گونه تباہ نشوند بلکه با کتمان عقیده باطنی، نیروهای خود را ذخیره کنند تا در موقع لزوم و به هنگام نیاز و فرا رسیدن لحظات سرنوشت و فرصت‌های مناسب از آنها بطور مؤثر و قاطع بهره‌گیری کنند؟

مثال روشنی در این جا که می‌توان برای این موضوع ذکر کرد این است که در بسیاری از روستاها که چشمه‌های کوچکی وجود دارد هرگز مستقیماً آب چشمه را به زمین‌ها نمی‌فرستند زیرا آب چشمه در همان گام‌های نخستین تدریجاً در یک نقطه از زمین فرو می‌رود بدون آن که زراعت را ترکند، بلکه یک استخر بزرگ در کنار چشمه می‌سازند و راه خروج آب را از استخر به کلی مسدود می‌کنند؛ هنگامی که استخر پر شد روزنه وسیع آن را می‌کشایند و آب‌های ذخیره شده در استخر با سرعت و فشار در مدت کوتاهی زمین‌های وسیعی را می‌پوشاند و سیراب می‌کند در حالی که قبلاً تقریباً همه آب‌ها به هدر می‌رفت.

با توجه به این حقیقت هدف نهایی تقیّه روشن می‌گردد و بطور سربسته پاسخ بسیاری از پرسش‌ها در این زمینه داده خواهد شد در عین حال مشروح اهداف

مختلف تقیّه را پس از ذکر دلایل و مدارک این مسأله در منابع اسلامی بازگو خواهیم کرد.

اما نکته‌ای که ذکر آن به هر حال در این جا ضروری است این است که چنان نیست که تقیّه (به مفهوم وسیع کلمه) همه جا واجب باشد بلکه گاهی رسماً حرام و گناه کبیره است، همان طور که ممکن است در مواردی مباح یا مستحب یا مکروه باشد که شرح آن را در بحث‌های آینده خواهیم دانست.

و نیز خواهیم دید که چگونه استفاده پیامبر اسلام ﷺ در سال‌های نخستین دعوتش از روش تقیّه، به مسلمانان امکان داد که دور از چشم دشمن به صورت نیروی مؤثر و پرقدرتی درآیند که درهم شکستن آنها به آسانی ممکن نباشد و سرانجام با همین تاکتیک بر دشمن سرسخت زورگو پیروز گشت.

۲- تقیّه در همهٔ مکتب‌های پیشرو

نقشه‌های جنگی همواره در نهایت اختفا انجام می‌گیرد. جنگجویان همواره سعی دارند خود را از نظر دشمن پنهان دارند. سلاح‌های جنگی را در گوشه و کنار میدان جنگ در زیر برگ‌های درختان و شاخه‌های خشکیده، یا بوسیلهٔ گل‌مالی کردن مخفی می‌کنند. اونیفورم‌های سربازان معمولاً به شکلی تهیه می‌شود که در لابه‌لای موجودات مختلف محیط پنهان گردند.

گاهی جنگجویان با ایجاد دود یا مه مصنوعی خود را مستور می‌دارند و یا در تاریکی شب نقل و انتقالات لازم را انجام می‌دهند. مأموران اطلاعاتی هنگامی که به قلب منطقه دشمن برای گرفتن اطلاعات لازم از کم و کیف نیروهای آنها نفوذ می‌کنند همواره در پرده استتار افراد محلی و لباس‌ها و برنامه‌های آنها فرو می‌روند.

هنگامی که درست بیندیشیم تمام این امورشکالی از «تقیّه» است که در همه جای دنیا برای جلوگیری از هدر رفتن نیروها و یا پیروزی بر دشمن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

استفاده کردن از انواع «رمزها» برای استتار مقاصد مختلف؛ دامنهٔ وسیعی در برنامه‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی دنیای امروز دارد و گاه بی‌احتیاطی در حفظ کلیدهای «رمز» سبب شکست یک لشکر یا یک برنامهٔ مهم سیاسی می‌گردد. هیچ کس نمی‌تواند این‌گونه برنامه‌ها را - چنانچه در مسیر منافع انسان‌ها قرار

داشته باشد - تخطئه کند و یا آن را دلیل بر ترس و محافظه‌کاری بشمارد و بگوید در برنامه‌های نظامی و سیاسی نباید رمز و سرّی وجود داشته باشد - یا این‌که سرباز باید شجاعت کند و خود را آشکارا در تیررس دشمن قرار دهد، یا جنگجویان نباید از روش استتار در پنهان ساختن سلاح‌های مهم خود استفاده کنند، و مأموران اطلاعاتی باید هویت خود را به دشمن آشکار بگویند و آنها را از مقاصد و نیات خود آگاه کنند. اگر کسی چنین بگوید همه بر فکر او می‌خندند؛ اینها همه دلیل بر آن است که «تقیّه» به معنای وسیع کلمه، در تمام مکتب‌های جهان با تمام اختلافاتی که با هم دارند، وجود دارد، و این یک برنامه عمومی برای حفظ نیروها و جلوگیری از حیف و میل امکانات و سرمایه است.

بلکه اگر وسیع‌تر بیندیشم این اصل یک قانون عمومی در سراسر عالم حیات است و همه موجودات زنده برای حفظ خویشتن، به هنگام لزوم؛ از روش تقیّه و استتار استفاده می‌کنند.

ماهی مخصوص مرکب هنگامی که احساس خطر می‌کند از کیسه مخصوص که در بدن او برای چنین لحظاتی ذخیره شده ماده سیاه رنگ و غلیظی در آب می‌ریزد، سپس از موقعیت استفاده کرده و از محل حادثه دور می‌شود.

بسیاری از حشرات هستند که اندام آنها یا بال و پرشان به شکل شاخه‌های درختانی است که روی آنها می‌نشینند بطوری که پیدا کردن آنها در آن محیط کار مشکلی است.

حیواناتی هستند که می‌توانند در چند لحظه تغییر رنگ دهند و خود را به رنگ محیط درآورند و با این سیستم دفاعی شگفت‌انگیز، و عجیب، از دیدگاه دشمن دور بمانند، جاندارانی که به هنگام خطر خود را به صورت جسم بیجانی در می‌آورند و در گوشه‌ای متوقف و بی حرکت می‌مانند تا دشمن را به این وسیله اغفال کنند از همین روش «تقیّه» بهره‌گیری دارند.

کوتاه سخن این‌که آنها که می‌پندارند مسأله تقیّه از ویژگی‌های اسلام یا از ویژگی‌های «شیعه» است برداشت صحیحی از مفهوم «تقیّه» ندارند یا برای فهم این

موضوع به گفتگوهای مخالفان قناعت کرده‌اند و یا با حدس و تخمین و پیش‌داوری‌های بی‌دلیل مفهومی برای آن ساخته و به مبارزه با آن برخاسته‌اند، و یا بر سر لفظ دعوا دارند.

به هر صورت از مجموع آنچه در بالا آوردیم معلوم شد که روش تقیّه و استتار هویت و عقیده باطنی و پنهان‌نگه داشتن موضع‌گیری‌ها - به عنوان یک تاکتیک مؤثر و عاقلانه - موضوعی است که در همهٔ مکتب‌ها کم و بیش وجود دارد، منتها همیشه «اقلیت‌های صالح»، در برابر اکثریت‌های ناصالح، برای حفظ و نگهداری نیروهای خویش نیاز بیشتری به استفاده از این تاکتیک دارند.

بنابراین آنچه می‌شنویم که بعضی از مخالفان ما، تقیّه را به عنوان یک نوع ترس بدون دلیل، یا محافظه‌کاری‌های بدون دلیل و حفظ منافع شخصی و فدا کردن مصالح نوع... محکوم می‌کنند و آن را دلیل بر ترک حریت و شهامت و آزادگی معرفی می‌نمایند اشتباهی است که از اشتباه دیگر سرچشمه گرفته و قضاوتی است عجولانه و دور از انصاف و واقع‌بینی.



به همین دلیل در تاریخ معاصر و گذشته روش تقیّه به عنوان یک پل پیروزی به طور فراوان مورد استفاده قرار گرفته است.

در جریان چهارمین پیکار «اعراب» و «اسرائیل» که در رمضان سال ۵۲ واقع گردید و افسانه شکست‌ناپذیری اسرائیل در همان ساعات نخستین جنگ در صحرای سینا در خاک مدفون گردید و خط دفاعی افسانه‌ای «بارلو» در هم کوبیده شد، عامل استتار و تقیّه یکی از مهم‌ترین عوامل این پیروزی بود.

اگر مصری‌ها و سوری‌ها نقشهٔ عظیم جنگی و نقل و انتقالات خود را تا آخرین لحظه مکتوم نمی‌داشتند هرگز اسرائیل به این سادگی گرفتار شکست نمی‌شد.

در زندگی پیامبر اسلام ﷺ که دوست و دشمن در شهامت و شجاعت و تدبیر او تردید ندارند مسائلی همانند سه سال دعوت مخفیانه و همچنین هجرت او که در کمال

استتار صورت گرفت به طوری که آن حضرت از حلقه محاصره دشمن گذشت بدون آن که متوجه شوند سپس پنهان شدن در عمق غار ثور، و پیاده روی در شب‌ها و مخفی ماندن در روزها تا موقعی که به مدینه رسید همه اینها آشکالی از تقیه و کتمان از نظر اعتقاد یا عمل است.

آیا هیچ کس می‌تواند این‌گونه مسائل را به عنوان ترس و محافظه‌کاری و نقطه ضعف معرفی کند.

امام حسین علیه السلام که نمونه بارز شکنندگان سد تقیه است به موقع لزوم برای پیشبرد اهداف مقدّسش، برای کوبیدن دستگاه ظلم و ستم و کفر و بی‌ایمانی و جهل و جنایت از این برنامه بهره می‌گرفت.

خروج شبانه‌اش از مدینه، و خروج از مکه در حالی که همگان سرگرم مراسم حج یا مقدمات آن بودند مظاهری از تقیه تاکتیکی است.

طرحی را که جنگجویان اسلام در میدان «موت» برای ایجاد تزلزل در روحیه سپاه عظیم یکصد هزار نفری امپراطوری روم شرقی که بیش از سی برابر سپاه اسلام بود. یا طرحی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای فتح مکه در نهایت اختفا ریخت که حتی نزدیک‌ترین اصحابش از آن اطلاع نداشتند و موارد فراوان دیگری مانند اینها دلیل بر آن است که روش تقیه (البته در موارد خاصی) مؤثرترین روش برای حفظ نیروها و رسیدن به پیروزی نهایی یا دست زدن به مؤثرترین حملات بر دشمن که ضایعات آن در یک سو به حدّ اقل و در طرف مقابل به حدّ اکثر رسد بوده است، و آنها که قلم سرخ بر این عنوان می‌کشند خود نمی‌دانند چه چیز را نفی می‌کنند؛ و یا با مفهوم نادرستی که خود از تقیه ساخته‌اند، مبارزه دارند.

۳- چهره‌ای از تقیه سازنده در قرآن

چون هدف اصلی از این بحث این است که با روح تعلیمات اسلام در زمینه «تقیه» آشنا شویم لازم است پیش از طرح این مسأله به شکل یک بحث اجتماعی؛ نمونه‌هایی از متون اصلی اسلام را در این باره بررسی کنیم که فهم صحیح یک مطلب جوابگوی همه ایرادات خواهد بود.

در ضمن با این بینش اسلامی می‌توانیم وضع چگونگی جوامع امروز مسلمانان و موضع‌گیری‌های آنها را در این قسمت دریابیم.

در قرآن مجید در چند مورد به مسأله «تقیه» (گاهی با همین نام و عنوان، و گاهی با عناوین دیگر) اشاره شده است:

۱- در سوره غافر آیه ۲۸، به بعد سخن از مرد مجاهد و فداکار و وفاداری به میان آمده که در دستگاه فرعون موقعیت حساسی داشته؛ و ایمان محکم خود را نسبت به موسی و آیین او، کتمان می‌کرده است تا بتواند در لحظات حساس به یارانش کمک کند:

﴿ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ؛ و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت، گفت: آیا می‌خواهید مردی را بکشید به خاطر این که می‌گوید پروردگار من الله است در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟ اگر دروغگو باشد دروغش دامن خودش را خواهد گرفت و اگر راستگو باشد لااقل بعضی از

عذاب‌هایی را که وعده می‌دهد به شما خواهد رسید خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغ‌گوست هدایت نمی‌کند».

این آیه منطقی حساب شده و مستدل و نافذ مؤمن آل فرعون را به هنگامی که فرعون تصمیم بر قتل موسی گرفته بود با جمله «ذرونی اقتل موسی ولیدع ربه» بگذارید موسی را به قتل برسانم و او هر چه می‌خواهد خدای خود را صدا بزند «کسانی» را که از قتل او بیمناک بودند عقب زد، بازگو می‌کند.

او با اتکای به سوابق روشنی که در دربار فرعون و محیط مصر داشت و به عقل و درایت او ایمان داشتند ثابت کرد که این تصمیم در یک صورت بیهوده و در یک صورت خطرناک و وحشتناک است او گفت:

موسی دعوت به سوی «الله» می‌کند و دلایل قابل مطالعه‌ای هم با خود آورده، از دو حال خارج نیست یا دروغگو است که به زودی رسوا خواهد شد و نیاز به کشتن ندارد زیرا قتل او احتمالاً از او در افکار عمومی یک قهرمان افسانه‌ای خواهد ساخت و گروهی را برای همیشه به دنبالش خواهد کشید، چه بهتر که زنده بماند و مردم او را بشناسند و خودشان از اطرافش متفرق شوند.

یا این‌که واقعاً راست می‌گوید و از سوی خدا آمده. در این صورت اگر قسمتی از تهدیدات او هم جامه عمل بپوشد و گوشه‌ای از بلاهایی که از آن خبر می‌دهد، تحقق یابد، حساب همه ما صاف است، بنابراین کشتن او به هیچ وجه عاقلانه نیست. و به دنبال آن یک سلسله نصیحت‌های دیگر نیز به آنها کرد.

به این ترتیب رعب و وحشت و فرعون و اطرافیانش را افزود و آنها را از دست زدن به این کار، منصرف ساخت.

قرآن در این آیات «کتمان عقیده» مؤمن آل فرعون را به عنوان یک کار مثبت ذکر کرده چرا که در مسیر سازنده یعنی نجات یک رهبر بزرگ انقلابی از خطری که او را شدیداً تهدید می‌کرد، قرار گرفته بود و می‌دانیم تقیّه نیز چیزی جز کتمان عقیده نیست.

آیا کسی می‌تواند انکار کند که عمل این مرد مجاهد در این لحظه حساس یک نوع

فداکاری و جهاد در راه یک هدف مقدس بوده است.
و آیا کسی می‌تواند انکار کند که اگر او از روش تقیه به صورت یک تاکتیک استفاده
نمی‌کرد نمی‌توانست رسالت خود را ایفا کند، و به احتمال قوی جان موسی به خطر
می‌افتاد؟



۲- در سرگذشت «ابراهیم» قهرمان بت‌شکن می‌خوانیم:

﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ * فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ * فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * مَا لَكُمْ لَا
تَنْطِقُونَ * فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ؛ و گفت من بیمارم (و با شما به مراسم جشن
نمی‌آیم * آنها از او روی برتافته و به او پشت کردند و به سرعت دور شدند * او وارد
بتخانه شد مخفیانه نگاهی به معبودانشان کرد و از روی تمسخر گفت چرا از این
غذاها نمی‌خورید * چرا سخن نمی‌گویید * سپس به سوی آنها رفت و ضربه‌ای
محکم با دست راست بر پیکر آنها فرود آورد و جز بت بزرگ همه را در هم
شکست﴾. (۱)

از مجموع این آیات و تفاسیر آنها به خوبی به دست می‌آید که ابراهیم علیه السلام نقشه
وسیع و دقیقی برای نابودی بت‌ها طرح کرده بود و برای پیاده کردن این نقشه در
انتظار فرصت مناسبی بود، تا این‌که روز جشن بت‌ها فرا رسید و برنامه چنان بود که
نخست جمعیت به خارج شهر می‌رفتند و به شادی و نیایش می‌پرداختند و پس از
بازگشت به شهر یک سر به بتخانه می‌آمدند. و از غذاهای به اصطلاح متبرکی که
اطراف بت‌ها چیده بودند تناول می‌کردند.

ابراهیم علیه السلام هم مقدمه این جشن را که خالی شدن شهر از سکنه بود؛ مناسب اجرای
طرح خود دید و هم ذی‌المقدمه آن را که بازگشت به بتخانه بود مناسب درس لازم
برای بیداری افکار مردم احساس کرد؛ ولی او کاملاً عقیده باطنی خود را در این باره
مکتوم می‌داشت و در برابر دعوت از او برای شرکت در این مراسم اظهار کسالت کرد

﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾. یعنی من بیمارم با این‌که بیماری جسمی نداشت اما او برای کتمان هدف بزرگ خود به اصطلاح (توریه) کرد زیرا منظورش ناراحتی و کسالت روحی از گمراهی مردم بود اما مردم چیز دیگری از گفتار او فهمیدند.

سرانجام با استفاده از این فرصت طلایی قدم به بتخانه گذارد نخست بتها را تحقیر کرد که ای بینواها! چرا از این همه غذاهای رنگین بندگانتان نمی‌خورید، و سرانجام به کمک بازوی توانا و تبر پر قدرتش آنها را در هم کوبید و متلاشی ساخت.

در هم کوبیدنی که مقدمه جلسه محاکمه پر شوری بود که به بیداری بسیاری از مردم بت پرست انجامید. همان بیداری که می‌توانست مقدمات آزادی مردم بابل را از چنگال جباران زمان فراهم سازد.



۳- مورد جالب دیگر که از سرگذشت‌های اقوام پیشین که منطبق بر موازین تقیّه تاکتیکی بوده، قرآن ذکر می‌کند داستان آمدن رسولان مسیح علیهم‌السلام به میان مردم انطاکیه است که در سوره یس به آن اشاره شده است:

﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ﴾ (۱)

در این ماجرا دو نفر از فرستادگان مسیح علیهم‌السلام پس از یک مبارزه صریح و آشکار با اصول بت‌پرستی در انطاکیه به زندان حاکم شهر که طرفدار اکثریت بت‌پرستان اهل شهر بود؛ افتادند و کاری از پیش نبردند اما نفر سوم که به کمک آنها شتافت ناچار مسیر مبارزه را تغییر داد.

نخست عقیده باطنی خود را مکتوم داشت تا بتواند با هوش و تدبیر و فصاحت و بلاغتی که داشت در دستگاه حاکم نفوذ کند سپس در یک فرصت مناسب - که داستانش مفصل است - هم برای نجات یاران خود از زندان استفاده کند و هم برای ایجاد یک انقلاب فکری و اجتماعی و اخلاقی در میان مردم شهر، قیام نماید.

و اتفاقاً به هر دو نتیجه نیز رسید که قرآن از آن تعبیر به «عززنا بثالث» یعنی به

وسیله نفر سوّم آن دو را یاری کردیم و عزت و قوت بخشیدم، می آورد. آیا این که ابراهیم علیه السلام هدف عالی خود را کتمان کرد می توان حمل بر محافظه کاری و ضعف و ترس نمود؟

یا به عکس این کتمان مقدمه لازمی برای رسیدن به هدف بزرگ تر و وسیع تر بود؟ آیا اگر نفر سوّم از رسولان مسیح علیه السلام پس از شکست دوستانش باز تجربه تلخ آنها را تکرار می کرد و از همان روش استفاده می نمود و خود نیز به عنوان سوّمین نفر راهی زندان می شد و شاید سرانجام جسد بیجان هر سه را از زندان بیرون می آوردند کار درستی بود؟ یا این که لازم بود روش تازه ای انتخاب کند و دست به ابتکار جدیدی بزند و با استفاده صحیح از روش تقیّه، هم به هدف خود برسد و هم دوستان را از زندان رهایی بخشد.

البته آیات قرآن در زمینه تقیّه منحصر به آنچه در بالا آوردیم نیست و آنچه گفتیم قسمتی از آیاتی است که به خوبی «هدف» و «فلسفه» تقیّه و «مفهوم» صحیح آن را می تواند، مشخص سازد.

۴- تقیّه مؤمنان راستین

چهره دیگری از تقیّه:

گفتیم «اکثریت»ها در جوامع مختلف معمولاً نیازی به «پنهانکاری» و «تقیّه» ندارند چراکه ابتکار عمل در دست آنهاست (خواه اکثریت عددی و کمی باشد یا اکثریت کیفی و بالقوه) این اقلیتها هستند که به خاطر حفظ موجودیت خویش به سراغ تقیّه می‌روند.

منتها تقیّه و پنهانکاری با دو هدف متفاوت ممکن است، انجام گیرد.

۱- گاهی به این صورت است که از ترس و وحشت عقیده باطنی خود را کتمان می‌کنند و از صراحت و بیان واقعیتها اجتناب می‌ورزند مبادا منافع شخصی و زودگذرشان به خطر بیفتد.

۲- شکل دیگر مسأله آن است که به عنوان یک روش حساب شده برای جلوگیری هر چه بیشتر از استهلاک نیروها، و ذخیره کردن آنها برای ضربه نهایی، انجام می‌گیرد در این جا نیز همان پنهانکاری و اخفای عقیده و کتمان چهره واقعی مطرح است. اما نه از روی «ترس» و نه بخاطر منافع زودگذر شخصی بلکه از روی «عقل» و به عنوان بهره‌گیری بیشتر از نیروهای ارزنده و انقلابی.

البته این تفاوت با «حرف» و «سمبل کاری» و «ادعا» درست نمی‌شود یک تفاوت جوهری و عمقی است.

تقیّه در شکل اول، نشانه ضعف ایمان و زیبونی و حقارت و عدم رشد کافی است، و در شکل دوم دلیل هوشیاری، بیداری، سازمان یافتگی؛ وجود برنامه پیشرفته و

آشنایی به اصول مبارزه صحیح است، و توجه به این دو شکل متفاوت می تواند پاسخگوی تمام اشکال‌هایی که در این زمینه وجود دارد، بوده باشد.



اکنون به نمونه دیگری از آیات قرآن در این باره توجه کنید.

در سوره «آل عمران» آیه ۲۸ می‌خوانیم:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرِكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾.

این آیه مربوط به دورانی است که مسلمانان سیطره خود را بر شبه جزیره عربستان تثبیت نکرده بودند، و هنوز در یک شکل دفاعی، به سر می‌بردند، در این هنگام اسلام از همه مسلمانان خواست که روش مجامله‌کاری با کفار و پیوندهای دوستی زمان جاهلیت را کنار بگذارند تا صفوف آنها از بیگانگان و دشمنان این مکتب مشخص شود.

لذا در جمله اول آیه می‌گوید:

«افراد با ایمان نباید دوستانی از کافران؛ به جای مؤمنان، برای خود انتخاب کنند؛ بلکه پیوند دوستیشان باید تنها با هم مسلکان باشد؛ نه آنها که در تمام اهداف از ایشان جدا شده‌اند».

این یک قانون مهم اسلامی است که گاهی از آن به عنوان: «تولی» و «تبری» یا حب فی الله و بغض فی الله تعبیر می‌شود و ضامن اصالت و یکپارچگی جامعه اسلامی و تصفیه صفوف مبارزین و نیروهای وفادار به اسلام است.

اما بلافاصله پس از ذکر این قانون اساسی، تبصره‌ای به آن زده، می‌گوید مگر آن‌که از آنها تقیه کنید که در این صورت می‌توانید ظاهراً با آنها طرح دوستی بریزید».

اما گویا برای این‌که افرادی از این تبصره سوء استفاده نکنند و تقیه‌ای را که برای حفظ و ذخیره نیروها در برابر دشمنان بی رحم و قوی پنجه است، در شکل منفور اول پیاده نمایند، اضافه می‌کند:

خداوند شما را از خویشتن بر حذر می‌دارد (و از مقاصد و نیات شما آگاه است) و بازگشت همگی به سوی اوست».

با توجه به این که «تقاة» و «تقیة» از یک ریشه و دارای یک «مفهوم» هستند روشن می‌شود که دستور تقیه از همان زمان پیامبر ﷺ در میان مسلمانان وجود داشته اما به مفهومی سازنده.

مفسران اسلامی نیز در ذیل این آیه تصریح کرده‌اند که در آغاز اسلام گهگاه که دشمنان اسلام بعضی از مسلمانان را تنها می‌یافتند آنها را تحت فشار قرار می‌دادند که از پیامبر ﷺ دوری کرده و با آنها از در دوستی در آیند و چنانچه در برابر این‌گونه پیشنهادها مقاومت می‌کردند سرانجامش نابودی نفرات، و تحلیل رفتن تدریجی نیروها؛ و به هدر رفتن بی دلیل قدرت نهال جوان اسلام بود.

آیه فوق به آنها دستور داد که به جای مقاومت بیهوده و کورکورانه در برابر این فشارها، ظاهراً و با زبان، با آنها ابراز دوستی کنید و نیروهای خود را برای موقع ضرورت و یک بسیج همگانی حفظ نمایند.

مکمل این آیه، آیه دیگری است که می‌خوانیم: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...﴾ (۱).

گرچه در شأن نزول این آیه به نام افراد مختلفی مانند «عمار یاسر» و پدرش «یاسر» و مادرش سمیه و «صهیب» و «بلال» برخورد می‌کنیم، اما همه این ماجراها حکایت از یک چیز می‌کند و آن این‌که گاهی بعضی از مسلمانان در بیابان‌ها یا شهرهایی همانند مکه که اکثریت آن را در آن زمان بت پرستان لجوج تشکیل می‌دادند گرفتار می‌شدند؛ دشمن به آنها تکلیف کرد که صریحاً بگویند ما از ایمان خود به «محمد» دست برداشته و از او متنفر و بیزاریم و نسبت به بتها وفا داریم و در غیر این صورت، آنها را تهدید به مرگ می‌کردند و جانشان در خطر بود. مخصوصاً در یکی از سفرها عمار یاسر به اتفاق پدر و مادرش که هر سه اسلام را با جان و دل پذیرفته بودند از منطقه نفوذ دشمن، عبور می‌کردند که با چنین صحنه‌ای روبه‌رو شدند.

پدر و مادر عمار مقاومت کردند و سرانجام کشته شدند، اما عمار آنچه را دشمن

خواستہ بود بر زبان جاری کرد و دست از سرا و برداشتند، ولی ناگاہ بہ خود آمد کہ ای وای بر من! نکند این اظهار بیزاری لفظی مرا از صفوف مسلمانان خارج ساختہ باشد؛ مضطرب شد و چشمہایش مثل ابر بہار اشک فرو ریخت و گریہ کنان بہ سوی پیامبر ﷺ شتافت.

در چنین موقع آیہ فوق نازل شد و گفت: «هیچ کس حق ندارد بعد از ایمان آوردن بہ سوی کفر بازگردد (و چنین کسانی سرنوشت دردناکی دارند) مگر آنہا کہ تحت فشار قرار گیرند و با زبان، سخنی برخلاف ایمان گویند اما قلبشان با ایمان راسخ، محکم باشد...»

پیامبر ﷺ در این جا سخنی فرمود کہ مفادش این بود: «اما پدر و مادرت عجلہ کردند و بسوی بہشت شتافتند ولی تو ہم کاری کردی کہ در اسلام میجاز بود؛ اگر باز با چنین صحنہ ای روبہ رو شدی، ہر چہ می خواهند بگو و جانت را حفظ کن (کہ بہ آن نیاز داریم) و این جریانات لطمہ ای بہ ایمان تو وارد نخواہد ساخت.»

آنہا کہ با تاریخ زندگی «عمار یاسر» آشنا ہستند و چہرہ او را در اواخر عمر مخصوصاً بہ هنگام جنگ صفین، کہ در صف یاران امیر مؤمنان علیہ السلام با لشگر بیدادگر شام پیکار می کرد - بہ خاطر دارند می دانند کہ او یک انقلابی «آبدیدہ» و «پرتوان» و «پویا» بود، از همان مردانی کہ همچون «ابوذر» در روزہای سخت سرنوشت اجتماع خویش را در دست دارند و با جنبش های آگاہانہ خویش پرده ها را از چہرہ های دشمنان کنار می زنند.

اما ہمین عمار یاسر انقلابی بہ هنگامی کہ جوان بود و اسلام ہم جوان، از روش تقیہ استفادہ کرد و نیروی خود را برای میدان های جنگ، و برای مبارزات میان حق و باطل کہ پس از پیامبر ﷺ مخصوصاً در دوران بنی امیہ روی داد، ذخیرہ کرد؛ و بہ ہمین دلیل پیامبر ﷺ نیز بر کار او صحہ گذارد.

اما چگونہ - با این حال - عمل پدر و مادر عمار کہ ہر دو پرده تقیہ را دریدند و تسلیم مرگ شدند یک عمل صحیح و سعادت بخش بود؟ در بحث اقسام تقیہ، بہ خواست خدا از آن سخن خواهیم گفت.

۵- چهره تقیه در روایات اسلامی

تقیه به «سپر» و گاهی به سایر وسائل دفاعی سربازان در برابر دشمنان تشبیه شده و این خود می‌رساند که تقیه (به مفهوم واقعی) کار مجاهدان است نه گوشه‌گیران فاقد تعهد و مسئولیت و نه عافیت طلبان ترسو!



چهره تقیه در روایات اسلامی همانند چهره آن در قرآن یک چهره سازنده و انقلابی است هر چند آنها که در مفاهیم اسلامی را مسخ کرده‌اند؛ بدون مراجعه به متن قرآن (بزرگ‌ترین سند خدشه‌ناپذیر اسلام) و متون احادیث معتبر روی افکار کوتاه خود آن را در یک چهره تخدیری و بازدارنده منعکس ساخته‌اند. برای درک این حقیقت یک بررسی کوتاه و دقیق روی احادیث تقیه به عمل می‌آوریم تا بار دیگر این حقیقت بی‌پرده برای همگان روشن شود، که تقیه نوعی از مبارزه حساب شده است، نه سکوت و سازش و تسلیم.



این احادیث را می‌توان به چند گروه تقسیم کرد:

۱- احادیثی که می‌گویند تقیه یک نیروی دفاعی و حفاظتی است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِ يَصُونَ بِهَا نَفْسَهُ وَ أَخْوَانَهُ عَنِ الْفَاجِرِينَ؛ تقیه از بهترین اعمال افراد با ایمان است که به

کمک آن هم خود و هم برادران خویش را از چنگال فاجران رهایی می‌بخشد». یعنی نیروها را برای مبارزه و اصولی ذخیره می‌کند.^(۱)

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده که فرمود:
«أَيُّ أَقْرَبٍ لِلْعَيْنِ مِنَ التَّقِيَّةِ إِنَّ التَّقِيَّةَ جُنَّةُ الْمُؤْمِنِ؛ چه چیز بهتر از تقیه می‌باشد که به مؤمن دید کافی و روشن بینی می‌دهد؟ تقیه سپر انسان با ایمان است».^(۲)

و نیز از امام صادق علیه السلام در این زمینه سخن کوتاه و روشنی نقل شده که فرمود:
«التَّقِيَّةُ تَرْسُ الْمُؤْمِنِ وَ التَّقِيَّةُ حِرْزُ الْمُؤْمِنِ؛ تقیه سپر فرد با ایمان است، و تقیه وسیله حفظ و نگاهداری او به هنگام مبارزه است».^(۳)

«ترس» (بر وزن قرص) و «جنته» (بر وزن غصه) و «حرز» (بر وزن حفظ) که در این احادیث درباره تقیه به کار رفته تقیه مفهوم واحدی دارد.

و به معنای سپر و یا سایر وسایلی است، که سرباز در پناه آن در میدان نبرد، خود را حفظ می‌کند، بنابراین در مفهوم تقیه یک مفهوم دفاع در مقابل دشمن افتاده‌اند. و به تعبیر دیگر در این کلمه کوتاه و پرمعنا چهره سرباز هوشیار و فهمیده‌ای را تماشا می‌کنیم که در عین شجاعت و شهامت از به هدر دادن نیروهایش سخت مضایقه دارد؛ او می‌کوشد از این راه نیروهای پر ارزش خویش را برای مبارزه‌ای پیگیرتر و وسیع‌تر نگاهداری کند. اصولاً پوشیدن «زره» و گرفتن «سپر» به دست، کار سربازان مجاهد است، و گرنه گوشه‌گیران فاقد مسئولیت و فرارکنندگان از زیر بار تعهدها و محافظه کاران ترسو؛ هرگز نه زره بر تن می‌کنند و نه سپر به دست می‌گیرند چون جهادی ندارند که نیاز به پوشش حفاظتی داشته باشند.

۱. وسائل الشیعه، ابواب امر به معروف، باب ۲۸، حدیث ۳.

۲. همان مدرک، باب ۲۶، حدیث ۲۴.

۳. همان مدرک، باب ۲۴، حدیث ۶.

۲- تقیه سنت پیامبران مجاهد است

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«عَلَيْكَ بِالتَّقِيَّةِ فَإِنَّهَا سُنَّةُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ؛ بر تو است که تقیه را فراموش نکنی زیرا آن روش ابراهیم خلیل (آن قهرمان بت شکن) است.»^(۱)

هر کس هر اندازه از تاریخ بی خبر باشد، این مطلب حتماً به گوشش خورده که ابراهیم علیه السلام کسی بود که یک تنه با نمرود جبار مبارزه کرد نه تنها با او بلکه با متعصبان لجوج که در برابر انواع بت‌ها سجود می کردند نیز درگیر شد و همه را با منطق کوبنده و شجاعت بی نظیر خود به زانو در آورد.

آیا هیچ کس می تواند نسبت سازشکاری و مصلحت بینی های تخدیری را به ابراهیم علیه السلام بدهد؟

بنابراین از این که می بینیم تقیه به عنوان سنت ابراهیم معرفی شده همه چیز را می توانیم در توضیح مفهوم آن بفهمیم.



۳- تقیه یا پست فرماندهی

جالب این که در روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام می خوانیم: «مَثَلُ مُؤْمِنٍ لَا تَقِيَّةَ لَهُ كَمَثَلِ جَسَدٍ لَا رَأْسَ لَهُ؛ مثل انسان با ایمانی که تقیه را کنار بگذارد، همانند بدنی است که سر نداشته باشد.»^(۲)

عین این تعبیر درباره «صبر و استقامت و پایداری» نیز آمده است که «ایمان بدون استقامت و صبر همچون بدن بی سر است».

از شباهت این دو تعبیر با هم می فهمیم که تقیه همان فلسفه صبر و استقامت و پایداری در برابر دشمن را دارد «سر» فعال ترین عضو پیکر و پرکارترین قسمت های بدن انسان و حساس ترین بخش وجود هر کس است، و به تعبیر دیگر، سر

۱. وسائل الشیعه، ابواب امر به معروف و نهی از منکر، باب ۲۴، حدیث ۱۶.

۲. همان مدرک، ج ۲۸، ح ۲.

نگاهداری تمام دستگاه‌های بدن و ضامن بقای فعالیت‌های آنهاست. روش تقیّه نیز به خاطر ذخیره کردن نیروها؛ سبب نگاهداری یک جمعیت و بقا و دوام آنها در برابر حملات دشمن است.



۴- تقیّه و حفظ حقوق مسلمانان

نکته دیگری که در احادیث متعدد به آن اشاره شده این است که مسأله تقیّه و ادای حق برادران مسلمان به عنوان دو فریضه بزرگ در کنار هم قرار داده شده‌اند. امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: «وَأَعْظَمُهَا فَرَضَانِ قَضَاءُ حُقُوقِ الْأَخْوَانِ فِي اللَّهِ وَ اسْتِعْمَالُ التَّقِيَّةِ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛ از همه آن فرایض مهم‌تر دو چیز است حقوق برادران دینی را ادا کردن و به کار بردن تقیّه در برابر دشمنان خدا».^(۱)

از این تعبیر بر می‌آید که یک نوع رابطه و پیوند نزدیک میان این دو موضوع وجود دارد، اگر درست دقت کنیم خواهیم دید که مسأله تقیّه همانند ادای حقوق دیگران یک مسأله اجتماعی است، زیرا در پرتو آن نیروهای پراکنده حفظ و ذخیره و به موقع بسیج می‌گردد و حقوق جامعه را حفظ می‌کند.



۱. وسائل الشیعه، ابواب امر به معروف و نهی از منکر، باب ۲۸، ح ۱.

۴- در کجا باید سدّ تقیّه را شکست

تفاوت «تقیّه» با «نفاق»

در بحث‌های مربوط به «تقیّه» در میان دو گروه قرار گرفته‌ایم که متأسفانه هر کدام به نوعی راه را گم کرده‌اند و مایهٔ دردسر برای خودشان و دیگران شده‌اند:

گروه اوّل:

مؤمنان ترسو و بی‌حال و کم‌اطلاع و یا به اصطلاح مصلحت‌اندیشی هستند که هر کجا صراحت و اظهار حق را مزاحم منافع خویش ببینند و یا بر اثر نداشتن شهامت کافی، جرأت اظهار حق را در خود مشاهده نکنند فوراً زیر چتر «تقیّه» می‌خزند که «تقیّه واجب است» وَ التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي وَ بِالْآخِرَةِ «لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ!» و به این ترتیب چهرهٔ واقعی دین را چنان مسخ می‌کنند که محدود به حفظ منافع مادی و شخصی می‌شود، و هر فرد آزاده‌ای از آن فرار می‌کند!

گروه دوّم:

همان دشمنان بی‌خبر؛ و یا آگاه ولی مغرض هستند که بر اثر ندانستن مفهوم این دستور سازنده و یا به تصور این که سنگر مناسبی برای کوبیدن مذهب به طور کلی، یا آیین اسلام به خصوص پیدا کرده‌اند، دست به تحریف مفهوم تقیّه زده و آن را طوری تفسیر می‌کنند که چیزی می‌شود مساوی با «دروغ‌گویی» و «ترس» و «ضعف» و «زبونی» و سرانجام «فرار از زیر بار مسئولیت‌ها!» برای رفع اشتباه هر دو گروه کافی است به دو موضوع کاملاً توجه کنیم:

۱- مفهوم تقیّه

۲- حکم تقیّه

درباره موضوع «تقیّه» و مفهوم اصلی آن در گذشته به قدر کافی صحبت کردیم و گفتیم:

«تقیّه» به معنای خاص آن عبارت از «کتمان عقیده مذهبی» است و به مفهوم وسیع، کتمان هرگونه فکر و عقیده و طرح و نقشه و برنامه است، منتها با اهداف متفاوت و گوناگون!

و اما از نظر حکم - فقها ما با استفاده از منابع و مدارک اسلامی؛ تقیّه را بر سه قسم تقسیم کرده‌اند:

۱- تقیّه حرام

۲- تقیّه واجب

۳- تقیّه جایز

و گاهی آن را به احکام پنجگانه یعنی «واجب» و «مستحب» و «مباح» و «مکروه» و «حرام» تقسیم نموده‌اند و هر قسم را با دلیل و مدرک آن در بحث فقهی «تقیّه» مشخص ساخته‌اند.

بنابراین مهم این است که فراموش نکنیم تقیّه نه همه جا واجب است و نه جایز بلکه در پاره‌ای از موارد حرام است یا یکی از بزرگ‌ترین گناهان!

اجازه دهید نخست به بررسی موارد تحریم تقیّه بپردازیم که خود پاسخ دندان‌شکنی است برای همه گروه‌های گرفتار اشتباه، و زمینه روشنی خواهد شد برای همه آنها که می‌خواهند در این بحث مهم اسلامی بهتر بدانند و بهتر بیندیشند.



به طور کلی هرگاه هدف‌های مهمتری از آنچه تقیّه می‌تواند آنرا حفظ کند به خطر بیفتند، شکستن سد تقیّه لازم است، زیرا همان‌گونه که اشاره شد تقیّه به مفهوم صحیح؛ شاخه‌ای است از شاخه‌های قانون «اهم و مهم» که می‌گویند:

به هنگام قرار گرفتن بر سر دو راهی تعارض دو هدف، آن را که از اهمیّت کمتری برخوردار است فدای مهمتر کن!

همین قانون که گاهی تقیّه را واجب می‌سازد، در شرایط دیگری ترک آن را واجب می‌شمرد.

در اخبار اسلامی به پاره‌ای از موارد که تقیّه در آن حرام اشاره شده بدون آن‌که منحصر به این موارد باشد، زیرا قانون اهم و مهم چنانکه گفتیم روح این مسأله را تشکیل می‌دهد و موارد این قانون منحصر به یک یا چند تا نیست. مواردی که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است عبارتند از:

۱- آن‌جا که حق به خطر بیفتد

آن‌جا که پرده افکندن بر روی عقیده و کتمان آن موجب نشر فساد؛ یا تقویت کفر و بی‌ایمانی، یا گسترش ظلم و جور؛ یا توسعه نابسامانی‌ها؛ و یا تزلزل در ارکان اسلام؛ و یا موجب گمراهی مردم و محو شعائر و پایمال شدن احکام گردد؛ شکستن سد تقیّه واجب است حتی در کتب فقه اسلامی در بحث «جهاد» لزوم دست زدن به جهاد در این‌گونه موارد - البته زیر نظر حکومت اسلامی - پیش بینی شده است.

بنابراین اشتباه بزرگی است اگر ما خیال کنیم تقیّه حتی در این موارد مباح است! این‌گونه تقیّه‌ها «تقیّه ویرانگر» و «منفی» و «زیانبار» است، تقیّه‌ای مجاز یا واجب است که سازنده و مثبت و در مسیر وصول به هدف باشد نه در جهت مخالف و ضد آن. جمله «و لو بلغ ما بلغ» (باید اقدام کرد و از لوازم آن نباید ترسید به هر جا که منجر شود) اشاره به همین موارد است که «حق» به خطر افتاده است و بدون شکستن سد تقیّه رهایی آن ممکن نیست.

در این‌جا با صراحت باید گفت، بدون پرده حق را بر ملا ساختن تنها از طریق گفتار که از طرق عملی نیز باید اقدام کرد.

امام صادق علیه السلام در یک حدیث کوتاه به کسانی که ادعای ایمان دارند و در این‌گونه موارد دست به دامان تقیّه می‌زنند شدیداً هشدار می‌دهد و می‌گوید:

«وَأَيُّ اللَّهِ لَوْ دُعِيتُمْ لِنُصْرُونَا لَقُلْتُمْ لَا نَفْعَلُ أَمَا نَتَّبِعِي وَ لَكَانَتِ التَّقِيَّةُ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ آبَائِكُمْ وَ أُمَّهَاتِكُمْ وَ لَوْ قَدْ قَامَ الْقَائِمُ مَا احتَجَّ إِلَيَّ مَسَائِلَتِكُمْ عَنْ ذَلِكَ وَ لَا قَامَ فِي كَثِيرٍ

مِنْكُمْ؛ حَدَّ النُّفَاقِ!؛ به خدا سوگند اگر شما را برای یاری ما بخوانند می‌گویید این کار را انجام نمی‌دهیم؛ ما در حال تقیّه هستیم؛ و تقیّه از پدران، و مادرانتان، در نظر شما محبوب‌تر است، هر گاه قائم ما قیام کند (و حکومت ما تشکیل گردد) به خدا سوگند بدون نیاز به سؤال، مجازات منافقان را درباره شما اجرا خواهد کرد.^(۱)

این حدیث که نشان می‌دهد امام علیه السلام از تقیّه نابجای بعضی از دوستان نادان به ستوه آمده است حد فاصل میان «نفاق» و «تقیّه» را روشن می‌سازد.

پرده پوشی و کتمان، در آن‌جا که برای پیشبرد اهداف مقدّس است نامش تقیّه سازنده، و مجاز است و آن‌جا که برای فرار از زیر بار مسئولیت و قربانی کردن اهداف مقدّس اجتماعی و الهی در برابر منافع شخصی است نامش «منافگری و نفاق» است، خواه به خاطر فریب دیگران باشد یا فریب خویشتن!

در حدیث دیگری نیز از آن امام علیه السلام می‌خوانیم:

هنگامی که انسان ابراز ایمان کند اما بعداً عملی انجام دهد که مخالف و ناقض آن است از صف مؤمنان خارج خواهد شد و اگر این اظهار خلاف در اموری باشد که تقیّه در آن مجاز نیست این عذر از او پذیرفته نخواهد شد. «لَإِنَّ لِلتَّقِيَّةِ مَوَاضِعَ مَنْ أزالَهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا لَمْ تَسْتَقِمْ لَهُ».

زیرا تقیّه حدودی دارد که هر کس از آن فراتر رود معذور نخواهد بود.

و در پایان حدیث فرمود: تقیّه در جایی است که موجب فساد در دین نشود.^(۲)

جالب این‌که «کُمَيْت» شاعر که در صف مجاهدانی بود که با مدد گرفتن از ذوق سرشار خویش در دوران‌های خفقان‌بار حکومت بنی‌عباس به مبارزه با آن نظام فرعون‌ی برخاست و از مکتب اهل بیت علیهم السلام در آن عصر تاریک حمایت کرد روزی خدمت امام موسی بن جعفر علیه السلام رسید؛ و چهره امام علیه السلام را در هم دید.

امام رو به او کرده بالحنی پر از اعتراض و سرزنش فرمود تویی که (درباره

بنی‌امیه) گفته‌ای:

۱. وسائل الشیعه، ابواب امر به معروف، باب ۲۵، حدیث ۲.

۲. وسائل الشیعه، ابواب امر به معروف، باب ۲۵، حدیث ۶.

فَالآنَ صِرْتُ إِلَىٰ أُمِّيَّةٍ * وَالْأُمُورُ لَهَا إِلَيَّ مَصَائِرُ!

«اکنون من به دودمان امیه متوجه شدم، و کارهای آنها متوجه من است!»

کمیت می‌گوید:

عرض کردم من این سخن را گفته‌ام اما به خدا سوگند من از ایمان خود (به مکتب شما) برنگشته‌ام، من دوست شما هستم و دشمن دشمنانتان! ولی این را از روی تقیّه سرودم!

امام فرمود: «اگر چنین باشد که تقیّه مجوز هر کاری گردد باید شرابخواری نیز تحت عنوان تقیّه جایز باشد؟!»^(۱)

در این جا دفاع از یغماگران بی‌ایمانی همانند بنی‌امیه که دفاع از آنها یک عمل رسواست هم ردیف اقدام به شرب خمر که تحریم آن مسلم و زشتی آن روشن و اقدام بر آن یک عمل رسواگرانه محسوب می‌شود، شمرده شده.

اگر این‌گونه تقیّه‌ها باب شود، بازار تملق و چاپلوسی و شناخوانی ظالمان و ستمگران پر رونق و نفاق و دورویی با تمام زشتی‌هایش همه جا رائج می‌گردد؛ «حق» پرده نشین می‌گردد و «باطل» شاهد بازاری، جهاد در راه حق برچیده می‌شود و دو دستور حیات بخش امر به معروف و نهی از منکر، به خاموشی می‌گراید و مؤمنان سازشکار، آتش بیار معرکه‌ها می‌شوند!

* * *

۲- تقیّه در خونریزی ممنوع است

مورد دیگری که تقیّه در آن مجاز نیست موضوع خون مردم بی‌گناه است به این ترتیب که اگر مرا تحت فشار قرار دهند که باید به کشتن فرد یا افراد بی‌گناهی دست بزنی! وگرنه جان خودت در خطر است! من حق ندارم اقدام به کشتن دیگران کنم، این جاست که باید سد تقیّه را بشکنم هر چند احتمال بدهم یا یقین داشته باشم جان خود را از دست خواهم داد!

جمله معروف «المأمور معذور» که می‌گویند سند اصلی آن به «شمر»! می‌رسد و مستمسکی برای آتش بیاران معرکه‌ها شده نه حدیث و روایت است و نه یک سخن منطقی و عقل‌پسند، هیچ کس حق ندارد به این بهانه که دیگری به او دستور داده، اقدام به ریختن خون بی‌گناهی کند؛ و اگر کند تمام بارسنگین یک قاتل و مسئولیت وحشتناک آن بر دوش او خواهد بود.

در کتاب کافی از امام باقر(ع) نقل شده که فرمود: «أَنَّمَا جُعِلَ التَّقِيَّةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَيْسَ تَقِيَّةً؛ تَقِيَّةٌ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ» (۱) محفوظ باشد و اگر موجب خونریزی گردد، تقیه مجاز نیست».

* * *

۳- در مسائل مسلم اسلامی تقیه نیست

مواردی که دلیل منطقی روشنی دارد مانند تحریم مشروبات الکلی در اسلام، و هر مسأله همانند آن، تقیه ممنوع است.

در این گونه موارد نیز باید سد تقیه را شکست و به جای کتمان عقیده، دست به استدلال منطقی زد و به طرف مخالف طوری فهماند که این یک حکم قطعی است و اجرای آن بر هر مسلمانی واجب است.

بعضی از افراد ضعیف و ترسو، هنگامی که مثلاً در حلقه یک عده شرابخوار قرار می‌گیرند گاهی از ترس ملامت آنها؛ هم‌رنگشان می‌شوند؛ و گاهی به این عذر که مشروبات به مزاج من نمی‌سازد، متشبث می‌گردند، و ترک می‌کنند، اما آنها در هر دو صورت خطا کارند، باید حداقل با صراحت بگویند:

ما مسلمانیم و به همین دلیل شراب نمی‌خوریم.

همچنین در مورد واجبات و محرمات دیگر یا وظایف مسلم انسانی و اجتماعی و

سیاسی.



۷- در کجا تقیّه واجب است (و فلسفه آن)

در بحث گذشته موارد «تحریم تقیّه» و به تعبیر دیگر مواردی که شکستن سد تقیّه در آن لازم است بررسی شد و از مجموع آن بحث روشن گشت که موارد زیادی وجود دارد که نه تنها تقیّه در آن مجاز نیست بلکه از «گناهان کبیره» محسوب می‌شود. چه این که تقیّه در آنها باعث شکست، و عقب گرد و گسترش فساد و گناه، و جرأت ظالمان، و پوشیده ماندن حق و تزلزل ارکان اسلام می‌گردد. اکنون باید به سراغ موارد «وجوب تقیّه - توأم با آگاهی از هدف و فلسفه آن - برویم و چون این دو (موارد وجوب، و هدف) با یکدیگر پیوند دارند با ذکر خطوط اصلی هدف تقیّه‌های سازنده، موارد وجوب آن نیز روشن می‌گردد. به طور خلاصه تقیّه برای چند هدف واجب می‌شود:

۱- برای ذخیره نیروها (تقیّه محافظ)

گاه می‌شود که فرد یا افرادی با آشکار ساختن عقیده باطنی خود نابود می‌شوند. و یا برای همیشه از صحنه مبارزات اجتماعی طرد می‌گردند، یا گرفتار ضرر و زیان قابل ملاحظه‌ای خواهند شد که روی تلاش‌های آینده آنها اثر منفی خواهد گذارد بی‌آنکه از اظهار عقیده؛ بهره‌ای شایسته برای آنها و جامعه به بار آید و یا حتی یک گام به هدف نزدیک‌تر شوند. در این جا عقل و منطق حکم می‌کند که گرفتار احساسات بی‌دلیل نشوند و

نیروهای خود را به هدر ندهند؛ بلکه برای موقع لزوم ذخیره کنند زیرا نیروهای سازنده و خلاق؛ آن قدر زیاد نیستند که با دست و دل باز آنها را از کف دهیم؛ گاه می شود برای تربیت یک فرد لایق، سالها یک جامعه باید زحمت کشد و نیرو صرف کند، چگونه می توان به سادگی به خاطر یک احساس آنی و زودگذر آن را به هدر داد و احساس مسئولیت نکرد؟!

مخصوصاً در محیط هایی که کمبود نیروی انسانی صالح بیشتر احساس می شود، این مسأله شکل حساس تری به خود می گیرد، لذا می بینیم در آغاز پیدایش اسلام پیامبر ﷺ حدود سه سال عقیده درونی خود را مکتوم می داشت و جز با گروه کوچکی آن هم به گونه محرمانه در میان نمی گذاشت.

کم کم مسلمانان نیرو گرفتند و نخستین سد تقیه پس از سه سال شکسته شد، و دعوت اسلام علنی و آشکار گردید.

اما باز یاران پیامبر ﷺ که تعدادشان در آن روزها بسیار اندک بود، گهگاه در چنگال دشمنان متعصب و لجوج گرفتار می شدند و تحت بازجویی قرار می گرفتند، و ممکن بود به خاطر گفتن یک جمله به قتل برسند؛ به این گونه افراد دستور تقیه داده می شد تا نیروی خود را برای دفاع از این مکتب نو بنیاد حفظ کنند و بیهوده و بی هدف و بی دلیل جان خود را به خاطر نیفکنند و آن را برای لحظه پیکار سرنوشت ذخیره سازند،



۲- برای مکتوم داشتن برنامه ها (تقیه تاکتیکی)

با توجه به این که تقیه بیشتر مربوط به اقلیت های صالحی است که در دست اکثریت ناصالح گرفتار است روشن است که این اقلیت برای ادامه حیات و پیشبرد اهداف سازنده خود باید در بسیاری از موارد متوسل به روش تقیه شود، چه این که اگر طرح ها و عقاید و نقشه های خود را برملا سازد، وسیله اکثریت به زودی خستی می گردد.

بنابراین چاره ای جز این ندارند که به عنوان یک تاکتیک، در مکتوم داشتن عقاید

خود بکوشند.

این گونه تقیه نیز در آغاز اسلام فراوان بود.

طرح هجرت پیامبر ﷺ که سرآغاز فصل نوین و کاملاً انقلابی و تکاملی در اسلام بود؛ در محل عقبه در یک بیابان خاموش در نزدیکی مکه ریخته شد.

حرکت مخفیانه و تدریجی مسلمانان معدود نخستین به کانون جدید اسلام مدینه.

خوابیدن امام علی رضی الله عنه در بستر پیامبر ﷺ به منظور اخفای برنامه‌ای که در دست اجرا

بود.

حرکت پیامبر ﷺ به سوی غار ثور در دل شب، اختفای کامل در درون غار به مدت

چند روز، سپس حرکت به سوی مدینه از بیراهه؛ آن هم به صورت راه رفتن در شبها، و

مخفی شدن در روزها؛

همه اینها شکل‌هایی از تقیه تاکتیکی بود.

آیا تقیه در این گونه موارد واجب نیست؟

آیا اگر پیامبر و مسلمانان، عقیده و فکر خود را در زمینه طرح هجرت، آشکارا بیان

می‌کردند ممکن بود این طرح عملی گردد؟

آیا پنهانکاری و اخفای کامل؛ ضامن پیروزی این نقشه بود؟

همچنین در مورد طرح «ابراهیم» پیامبر بزرگ خدا و قهرمانان بت‌شکن که سابقاً

اشاره شد، اگر او عقیده خود را در مورد ماندن در شهر و سپس حرکت به سوی بتخانه

در یک فرصت مناسب و دیگر اقدامات خود را مکتوم نمی‌داشت آیا شانس پیروزی

برای این طرح وجود داشت؟

یا در زمینه «مؤمن آل فرعون» و طرح حساب شده او برای نجات جان موسی رضی الله عنه یا

سومین فرستاده مسیح رضی الله عنه به انطاکیه برای نجات جان رسولان قبلی و پیاده کردن طرح

توحید در این سرزمین، اگر اخفا و استتار کامل وجود نداشت امکان پیروزی تصور

می‌رفت؟

تمام روایاتی که تقیه را به عنوان یک سپر دفاعی (جنة المؤمن - ترس المؤمن)

معرفی کرده می‌تواند اشاره به این نوع تقیه یا نوع سابق بوده باشد.

۳- تقیّه برای حفظ دیگران (تقیّه ایمنی بخش)

گاه اظهار عقیده برای خود شخص به خاطر موقعیت مستحکمش - ایجاد خطر و ضرر نمی‌کند ولی ممکن است، احیاناً دیگری را به ضرر و خطر بیفکند، در این گونه موارد اگر اظهار عقیده باطنی سودی نداشته باشد، کتمان لازم است. تکرار می‌کنیم: مشروط بر این که فایده‌ای که زیان را تحت الشعاع قرار دهد در ابراز عقیده دیده نشود.

در حالات بعضی یاران ائمه اهل بیت علیهم‌السلام که از طرف حکومت‌های جبار بنی امیّه و بنی عباس تحت تعقیب بودند و اگر رابطه آنها با امامان علیهم‌السلام که همواره جبهه نیرومند مخالف را تشکیل می‌دادند مسلم می‌شد شاید حیاتشان به خطر می‌افتاد، می‌خوانیم: گاهی در بعضی جلسات که سخن از این یاران امام علیهم‌السلام در حضور خود امام علیهم‌السلام به میان می‌آمد نه تنها امام علیهم‌السلام از آنها ستایش نمی‌کرد بلکه احیاناً مذمت شدید هم می‌نمود، تا شناخته نشود و به خطر نیفتند.

روزی یکی از آنان به نام «زراره» که از محدثان و فقهای بنام شیعه و از یاران امام باقر علیهم‌السلام و امام صادق علیهم‌السلام بود خدمت امام علیهم‌السلام جمله‌هایی که شاید مفهومی گله بود، عرض کرد. امام مطلبی فرمود که حاصلش این بود: من همچون خضرم و تو همچون کشتی، و در پشت سر شما سلطان جباری است که کشتی‌ها را به غصب می‌برد همان گونه که خضر آن کشتی را معیوب ساخت تا از دایره غصب آن سلطان در امان بماند من نیز گاهی در جلسات از تو نکوهش می‌کنم تا از شر این فراعنه زمان مصون بمانی.

از امام حسین علیهم‌السلام رهبر شکنندگان سد تقیّه نقل شده که فرمود:

«إِنَّ التَّقِيَّةَ يُصْلِحُ اللَّهُ بِهَا أُمَّةً، لِصَاحِبِهَا مِثْلَ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ فَإِنْ تَرَكَهَا أَهْلَكَ أُمَّةً، تَارِكُهَا شَرِيكٌ مِّنْ أَهْلِكِهِمْ» (۱)

تقیّه‌ای که حال امتی با آن اصلاح پذیرد انجام دهنده آن پاداشی به قدر همه آن امت دارد (زیرا نیروهای آن‌ها را برای خدمت بیشتر حفظ کرده است) اما اگر در چنین

۱. وسائل الشیعه، ابواب امر به معروف، باب ۲۷، حدیث ۴.

موردی ترک تقیّه گوید و امتی به هلاکت افتد شریک جرم هلاک کننده خواهد بود». از این حدیث بر می آید که ترک تقیّه در این گونه موارد موجب شرکت در جرم قتل نفس یا رساندن ضرر و زیان به دیگران است.

* * *

مسأله مهمی که یادآوری آن هم در این جا و هم در پایان بحث لازم است این که: کاملاً ممکن است کسانی انواع واجب تقیّه را که در بالا اشاره کردیم بهانه ای قرار دهند برای فرار از واقعیت ها و مسئولیت ها؛ و تقیّه های حرام را که شکستن آنها واجب است در شکل تقیّه واجب جا بزنند؛ اعتراف می کنیم که این گونه سوء استفاده از مفاهیم سازنده و تحریف آنها به یک مفهوم منفی و بازدارنده؛ در هر عصر و زمان و اجتماعی امکان پذیر است؛ و تنها راه پیشگیری از کج روی ها، آگاهی خود شخص است از یک سو، و آگاهی جامعه از سوی دیگر است. آگاهی خود شخص برای این که گرفتار اشتباه نشود. و آگاهی جامعه برای این که اجازه چنین سوء استفاده ها را ندهد.

۸ - تقیّه تحبیبی یک شاهکار دیگر

نیاز اتحاد و به هم پیوستگی؛ برای یک جامعه، همانند نیاز به آب و هواست. میزان کاربرد و نیروهای هر جامعه بستگی به میزان استحکام پیوندهای اجتماعی آنها دارد، همان‌گونه که ضایعات نیروهای عظیم جمعی کاملاً مربوط به میزان اختلاف‌ها و برخوردهای منفی گروه‌های اجتماعی است، خلاصه «حیات» و «مرگ» ملت‌ها تا حد زیادی در گرو همین موضوع است.

اینها روشن است، مهم این است که بدانیم وصول به یک پیوند قابل اطمینان اجتماعی؛ هرگز با شعارهای داغ و پر سرو صدا؛ و خطابه‌های آتشین و اشعار غرورآفرین حماسی به دست نمی‌آید؛ حتی توجه افراد به فلسفه اتحاد و نتایج عظیم وحدت صفوف، و خطرات بزرگ نفاق و پراکندگی برای تحقق بخشیدن به این اهداف کافی نیست.

کار اساسی در این زمینه را از شناخت ریشه‌های اختلاف و نفاق هر جامعه باید آغاز کرد؛ و تا راه حلی برای موارد اختلاف، فکر نشود هیچ قدرتی نمی‌تواند روح وحدت را - مسیح‌وار - در کالبد بی‌روح یک جامعه پراکنده بدهد!

* * *

حال این سؤال پیش می‌آید که:

آیا می‌توان تمام ریشه‌های اختلافات عقیده‌ای، فکری، و سلیقه‌ای و مانند آن را به کلی از میان برد؟ و از افراد پراکنده، جامعه‌ای ساخت واحد؛ یکنواخت، یک فکر؛ یک

عقیده و یک سلیقه؛ مانند ظرفی که در اندازه واحد از یک کارخانه بیرون می‌آید؟

در برابر این سؤال صریحاً باید گفت:

حتماً نه. چراکه هیچ قوم و ملتی را - هر چند متشکل و همفکر باشند - نمی‌یابیم که ده‌ها ماده اختلاف نداشته باشند، موادی که افزایش آن بسیار آسان و کم‌کردنش مشکل است!

حتی پیروان آیین و مذهبی مانند اسلام که اصول و فروع و همه چیز آن بر پایه «توحید» و «وحدت» بنا شده باز با گذشت زمان - بر اثر انحراف از مسیر اصلی - گرفتار به اختلاف‌ها و شکاف‌ها شده‌اند.

پس چه باید کرد؟ از یک سو بدون وحدت صفوف، هیچ کاری از پیش نمی‌رود. و از سوی دیگر، رسیدن به وحدت، به وسیله از میان بردن تمام عوامل اختلاف عملاً ممکن نیست.

آیا با این حال باید بنشینیم تا موربانه اختلاف، همه ستون‌های کاخ سعادت جامعه را بخورد و واژگون سازد؟ یا راهی به سوی «وحدت نسبی» وجود دارد؟

این جاست که متفکران جهان امروز به فکر فرمولی افتاده‌اند که به آن بتوان به این هدف تحقق بخشید، و فرمول زیر خلاصه نتیجه این تلاش است:

۱- واحدهای بزرگ جامعه صرف نظر از نژاد و رنگ و زبان و موقعیت اجتماع و مذهب باید یک سلسله حقوق اجتماعی را به عنوان «حقوق بشر» به رسمیت بشناسند و در مورد اتباع خود و دیگران به کار بندند.

۲- هر کشوری باید گروه‌های اجتماعی خود را چنان آموزش دهد که برای حفظ وحدت؛ و در نتیجه وصول به یک سلسله منافع اصولی و اساسی جمعی، از قسمتی از خواسته‌های شخصی خود بگذرند، و به آنها تفهیم شود جمود بر روی همه خواسته‌ها؛ و مضایقه از هرگونه فداکاری در این زمینه راه را به روی منافع بزرگ‌تر می‌بندد، بلکه گاه موجودیت جامعه را به خطر می‌افکند.

۳- به همه افراد بیاموزند که عقاید دیگران را (تا آن‌جا که خطری برای جامعه ایجاد نکند و موجب از میان رفتن اصول اساسی نشود) محترم بشمرند و از جریحه دار

ساختن عواطف دیگران پرهیزند.

۴- به آن‌ها تفهیم کنند که حتی در آداب و رسوم معقول یکدیگر، شرکت جویند و از این طریق به جلب محبت دیگران کمک کنند.

* * *

این فرمول در برنامه‌های اسلامی از چهارده قرن پیش تحت عنوان یک نوع تقیّه (تقیّه تحبیبی) وجود داشته است، بی‌آن‌که شکل افراطی به خود بگیرد.

توضیح این‌که:

می‌دانیم متأسفانه مسلمانان به فرق مختلفی تقسیم شده‌اند که از همه مهم‌تر دو گروه «شیعه» و «اهل سنت» است و با نهایت تأسف این اختلاف بلافاصله پس از رحلت پیامبر ﷺ به وجود آمد. بحث از علل این انشعاب از موضوع این مقال خارج است و در بسیاری از کتب تشریح شده است ولی فعلاً آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که در هر حال امروز ما با چنین تفرقه و ماده اختلاف ناراحت کننده‌ای روبه‌رو هستیم.

اگر فکر کنیم می‌توانیم یکی از این دو گروه را به کلی از راه خود منصرف ساخته و به گروه دیگر ملحق سازیم. مثلاً پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام همه اهل سنت را با تبلیغات مستمر و پی‌گیر از راه و روش خود بازگردانند؛ این کار عملاً غیر ممکن است (درست است که نباید دست از تبلیغ منطقی و معرفی نقاط روشنی که در این مکتب وجود دارد به سایر برادران مسلمان، برداشت ولی به طور قطع وحدت عقیده حداقل در آینده نزدیک غیر ممکن به نظر می‌رسد).

در این صورت آیا باید با دورکشی و جدایی از یکدیگر محیطی پر از سوء ظن و بدگمانی فراهم سازیم؟

آیا باید به عوامل بیگانه و دشمنان اجازه دهیم که گروه‌های ما را به جان هم بیندازند و نیروهایی را که باید صرف عقب راندن دشمنان گردد در نابودی برادران تباه شود.

و یا این که به جای همه اینها سعی کنیم با نزدیکی هر چه بیشتر، پایه‌های تفاهم عمومی را روز به روز محکم‌تر سازیم، و نشان دهیم که علیرغم اختلافات موجود، در اصول اساسی اسلام با هم توافق کامل داریم، و برای حفظ آنها؛ و حفظ کشورهای اسلامی در یک صف ایستاده‌ایم و هرگونه فداکاری می‌کنیم.

به یکدیگر احترام می‌گذاریم، از یکدیگر حمایت می‌کنیم؛ و برای کم کردن فاصله‌ها می‌کوشیم، و حتی احیاناً در کتمان پاره‌ای از موارد اختلاف کوشش داریم تا انگیزه‌های محبت و اتحاد و دوستی تحکیم گردد و رخنه‌ای در اتحاد اسلامی ما ایجاد نشود.

* * *

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:

«إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا نَعْبُرُ بِهِ فَإِنَّ وَلَدَ الشُّوءِ يُعَيِّرُ وَالِدَهُ بِعَمَلِهِ، كُونُوا لِمَنْ انْقَطَعَتْمْ إِلَيْهِ زِينًا، وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْئًا؛ صَلُّوا فِي عَشَائِرِهِمْ، عَوِّدُوا مَرْضَاهُمْ، وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَلَا يَسْبِقُونَكُمْ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَأَنْتُمْ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْهُمْ وَاللَّهُ مَا عَبْدَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبَاءِ قُلْتُ وَ مَا الْخَبَاءُ؟ قَالَ التَّيِّبَةُ؛ از این که کاری کنید که در برابر مخالفان مایه سرزنش ما شود به شدت بپرهیزید؛ زیرا مردم پدر را به خاطر اعمال فرزند بدش ملامت می‌کنند؛ سعی کنید مایه زینت و آبروی ما باشید نه مایه عیب ما، در مراکز آنها (اهل تسنن) نماز بگذارید؛ و از بیمارانش عیادت کنید و در مراسم تشییع جنازه آنها حاضر شوید؛ و در هر کار خیر، پیشقدم گردید، (و در این راه در صورت لزوم به خاطر جلب محبت و اتحاد، خود را کتمان کنید) به خدا سوگند بهترین عبادت (در این گونه موارد) کتمان است. راوی حدیث می‌گوید پرسیدم کتمان چیست؟ فرمود: تقیه. (۱)

در حدیث دیگری از امام علیه السلام می‌خوانیم:

«رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَىٰ نَفْسِهِ فَحَدَّثَهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ تَرَكَ مَا يُنْكِرُونَ؛

خداوند بنده‌ای را رحمت کند که محبت مردم را به سوی خود جلب کند، آنچه مورد اتفاق (همه مسلمان‌ها و پذیرش آنهاست بگوید و از آنچه مورد قبول آنها نیست صرف‌نظر کند).^(۱)

و نیز از آن امام‌های علیهم‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده که فرمود: پروردگار به من دستور داده با مردم مدارا کنم و (آنها را تحت فشار قرار ندهم) همان‌گونه که به واجبات و فرائض دستور داده است.

سپس امام‌های علیهم‌السلام فرمود:

«خداوند پیامبرش را به وسیله «تقیّه» اندرز داده (و به او فرمان داد که برای تحیب مردم با آنها مدارا کند).^(۲)»

* * *

اشتباه نشود مفهوم این سخن آن نیست که پیروان مکتب حق دست از مکتب خود بردارند و در دیگران حل شوند بلکه مقصود آن است که در زمینه هدف‌های کلی و اصولی یا بلندنظری، و آینده‌نگری؛ و گذشت و فداکاری به مسائل بنگرند و با برادران مسلمان در برابر دشمنان مشترک روی نقاط مشترک تکیه کنند و از آنچه مایه تفرقه است پرهیزند؛ و اگر از مسائل اختلافی سخن می‌گویند کاملاً در چهارچوب بحث‌های منطقی و دوستانه سخن گویند و به محض این‌که کار به مشاجره و مطالب غیر دوستانه می‌رسد فوراً سخن را قطع کنند. این دستور مخصوصاً برای امروز مسلمانان که از یک سو در چنگال صهیونیست «غاصب» و «زورگو» و «لجباز» و از سوی دیگر در چنگال «استعمار جهانی» گرفتارند نهایت ضرورت را دارد.

❦

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۷۱.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۶۳.

۹- افشاگران فداکار

چرا گروهی سد تقیّه را شکستند و تا سرحد مرگ پیش رفتند در حالی که گروهی دیگر ظاهراً ساکت و خاموش بودند؟

آنها که در تاریخ مجاهدان اسلام مخصوصاً در سال‌های حکومت خفقان بار «معاویه»، پس از آن‌که ابرمرد بزرگ تاریخ بشر علی علیه السلام چهره در نقاب خاک کشید مطالعه دارند، با یک سؤال پیچیده روبه‌رو می‌شوند و آن این‌که:

در میان یاران راستین پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستان باوفای علی علیه السلام به دو چهره کاملاً متفاوت برخورد می‌کنیم.

گروهی سرسختانه در برابر دستگاه‌های جباران زمان خود بپا خواستند نه به نصیحت ناصحان کوتاه‌بین که «سعادت» را تنها در «سلامت» می‌دیدند و سلامتی را به هر قیمت پذیرا بودند. گوش دادند؛ و نه از نعره‌های وحشتناک جلاخان خلافت ترسیدند، بلکه فریاد زدند، خروشیدند جوشیدند و قیام کردند و همه نقاب‌های عوام فریبانه ظالمان را کنار زدند و سرانجام پروانه‌وار خود را به شعله عشق آتش حق سوختند و خاکستر شدند.

در این تابلو طلایی نام «حجر بن عدی»ها، «میثم تمار»ها، «عبدالله بن عفیف»ها را و مانند آنها را می‌بینیم.

در حالی که گروهی دیگر از چهره‌های شناخته شده و ثابت قدم یاران علی علیه السلام نامشان در این لوحه نیست، و معلوم می‌شود آنها چنین جوش و خروشی نداشته‌اند. آیا می‌توان گفت گروه اول دست به قیامی حساب نشده، و انقلابی زودرس و

عجولانه زدند، و بی جهت جان خود را به خطر انداختند و کاری شبیه «انتحار» انجام دادند؟!

حاشا که چنین بگوییم؛ چه این که بینش عمیق؛ و آگاهی وسیع؛ و دامن پاک آنها این گونه لکه‌ها را نمی‌پذیرد.

آنها که در صفوف نخستین شاگردان مکتب علی علیه السلام بودند حتماً به برنامه‌های خود آشنا بودند.

حتی در موارد متعددی می‌خوانیم که خود علی علیه السلام آنها را از جزئیات جانبازیشان با لحنی کاملاً موافق؛ آگاه ساخته بود، و مشتاقانه در انتظار تحقق وعده‌های مولا و پیشوای خود بودند.

و آیا می‌توان گفت گروه دیگر که ظاهراً خاموش بودند و ساکت، و این مسیر را نپیمودند افرادی وظیفه‌شناس و ترسو و بی‌تفاوت و ناآگاه بودند؟ این سخنی است که تاریخ آن را تحمل نمی‌کند.

پس چگونه این تضاد را برطرف سازیم؟

نه تنها در یاران علی علیه السلام در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به همین چهره‌های متفاوت برخورد می‌کنیم چهره‌هایی همانند «ابوذر» و «عمار یاسر» که پرچم اعتراض را برافراشتند و افکار توده مسلمانان را بر ضد منحرفان شوراندند. اما گروه دیگری ظاهراً ساکت بودند، و یا مانند سلمان در متن حکومت قرار گرفتند حتی به استانداری «مدائن» رسیدند.

گروهی از یاران امامان دیگر؛ بر اثر سرسختی فوق‌العاده در زندان هارون جان سپردند و شربت شهادت را با افتخار نوشیدند اما کسانی همانند «علی بن یقطین» چنان در دستگاه حکومت نفوذ کردند که به مقام وزارت هارون رسیدند.

اگر آن دوران، دوران «افشاگری» بود علی بن یقطین‌ها چه می‌گفتند؟ و اگر دوران (تقیه) بود انقلابیون چه می‌گفتند؟

* * *

برای حل این تضاد و پاسخ گفتن به این سؤال مهم تاریخی بعضی از فقهای ما راهی را پیموده‌اند، و ما راه دیگری را انتخاب کرده‌ایم که در عین حال قابل جمع نیز می‌باشند، و هر دو را از نظر شما خوانندگان گرامی می‌گذارانیم:

آنها می‌گویند: گاه می‌شود که افشاگری و شکستن سد تقیّه‌ای و قربانی دادن در راه آن «وجوب عینی» دارد؛ ولی گاهی شکل یک «مستحب» به خود می‌گیرد.

در صورت دوم نه افشاگر، کار خلافی کرده، و نه آنها که در نقطه مقابل قرار گرفته‌اند؛ هر چند افشاگران به خاطر فداکاری‌هایی که در راه رسیدن به این هدف مقدّس و شکستن سد تقیّه به خرج داده‌اند، افتخار بزرگ و سعادت غیر قابل انکاری کسب کرده‌اند، به همین دلیل گروه‌ها «میثم‌ها» و «حجرها» و «رشید هجری‌ها» همواره در انظار مسلمین و پیشوایان اسلام مقام ویژه‌ای داشته‌اند، و همه جا از آنها با احترام فوق العاده‌ای یاد می‌شود.

این درست به آن می‌ماند که افرادی برای حمایت از محرومان یک جامعه، اقدام به «ایثار» کنند، یعنی از حقوق مسلم خود به نفع آنان صرف نظر نمایند و تن به محرومیت در دهند.

شک نیست این فداکاری و قبول محرومیت (جز در موارد استثنایی) واجب نیست، زیرا عدالت واجب است نه «ایثار».

اما بدون شک یک کار انسانی و پراج محسوب می‌شود و نشان می‌دهد که فاعل آن دارای عالی‌ترین عواطف مردمی و انسانی است که شعاعش چنان وجود او را روشن ساخته که از منافع خویش می‌گذرد و تن به محرومیت می‌دهد تا انسان‌های دیگر راحت باشند.

شکستن سد تقیّه در پاره‌ای از شرایط و ظروف درست همین گونه است، و آن در جایی است که به مرز وجوب حتمی نرسیده است.

* * *

اما راه دوم:

اشخاص و موقعیت‌ها و محیط‌ها با هم متفاوتند. در محیط پر خفقانی همچون محیط حکومت معاویه که تبلیغات دروغین دستگاهش که به وسیله جیره خواران و مزدوران و پاره‌ای از دانشمندان دین فروش که زمانی هم در صف صحابه پیامبر ﷺ قرار داشته‌اند چنان اوج گرفته که مردم به کلی از حقایق اسلام و آنچه حکومت جبار با آنها می‌کند بی‌خبر مانده‌اند. و مکتب انسان‌ساز علی علیه السلام با تمام نقاط درخشانش چنان سانسور شده و زیر پرده‌های سکوت و خفقان قرار گرفته که برای عقب راندن این ابرهای ضخیم و تیره و تار قربانیانی لازم است که مرگشان طوفان‌های عظیمی به پا کند، در این‌گونه موارد - و لو به عنوان واجب کفایی - افشاگرانی لازمند که تا سر حد مرگ و قربانی شدن این راه پیش بروند.

ولی آیا «شهادت» همه کس طوفان‌زا و موج افکن است، آیا از دست رفتن کسی می‌تواند لرزه بر افکار خفته بیفکند؟... مسلماً نه.

حجر بن عدی‌ها؛ میثم تمارها؛ و در موارد مشابه ابوذرها و عماریا سرها می‌بایست در این میدان‌ها گام بگذارند و دست به افشاگری زنند، و دیدیم که تنها مرگشان چه طوفان‌هایی بپا کرد.

درباره «حجر بن عدی» و ده نفر (یا شش نفر) از یارانش می‌خوانیم بعد از آن که مهر سکوت را در عصر معاویه شکستند و همه جا را با طنین رعدآسای گفتار خود پر کردند و به روشنگری پرداختند، و به وسیله دژخیمان اموی گرفتار و در سرزمین نزدیک شام به نام «عذرا» (یا مرج عذرا) شربت شهادت نوشیدند، بی‌آن که حاضر شوند جان خود را با گفتن یک جمله در مورد جدایی از مکتب علی علیه السلام نگاهدارند، مرگشان طوفانی از خشم و اعتراض در سراسر حجاز و عراق برانگیخت طوفانی که معاویه هرگز انتظارش را نداشت.

امام حسین علیه السلام در نامه‌ای که در آن اعمال زشت معاویه را می‌شمرد به او نوشت:
«أَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ أَخَا كِنْدَةَ؛ وَ الْمُصَلِّينَ الْعَابِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ، وَ يَسْتَعْظِمُونَ الْبُدْعَ؛ وَ لَا يَخَافُونَ؛ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّا تَمُ؛ أَيَا تُوَّانَ كَسِي نَيْسْتِي كَه

حجر بن عدی بزرگ قبیله کنده را با گروهی از نمازگزاران و عبادت‌کنندگانی که با ظلم و ستمگری مبارزه می‌کردند و از بدعت‌ها و تخلف از فرمان‌های الهی بیزار بودند؛ و در این راه از ملامت‌کنندگان (محافظه‌کار و ترسو) بیم نداشتند، به قتل رساندی؟! (۱)

حتی در کتاب «اعلام الوری» می‌خوانیم:

که «عایشه» نیز در این مورد بانگ اعتراض برداشت و به هنگامی که معاویه به مدینه سفر کرد و برای دیدارش به منزل او آمد شدیداً از او انتقاد کرد و او را به خاطر کشتن «حجر» و یارانش مورد ملامت قرار داد و گفت:

از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

«سَيُقْتَلُ بَعْدَ رَأْيِ أَنَاَسٍ يَعْضِبُ اللَّهُ لَهُمْ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ!» در سرزمین عذرا گروهی به قتل می‌رسند که قتل آنها خدا و فرشتگان آسمان را به خشم می‌آورد. (۲)

و همین طوفان‌ها بود که بنیان بنی‌امیه را متزلزل ساخت، و این بود دلیل قیام آنها.

* * *

و اما آنها که در درون حکومت‌های فاسد نفوذ کردند و به پست‌های حساس رسیدند؛ حسابشان جداست، آنها نه به خاطر پول و ثروت، و نه به خاطر مقام و موقعیت بلکه به عنوان یک «تاکتیک حساب شده» زیر نظر پیشوایان بزرگ اسلام به این کارها دست زدند، و علاوه بر این که پناهگاهی برای ستمدیدگان بودند و عملاً قسمتی از مظالم این دستگاه‌های جبار را خنثی می‌کردند، در تسریع نابودی آنها سهم مؤثری داشتند، و تنها به خاطر همین اهداف مقدّس بود که به چنان همکاری تن در می‌دادند.

ولی اشتباه نشود راه سوء استفاده در این زمینه آن چنان وسیع است که هر کس باید خود را در این گونه موارد متهم کند مبادا گرفتار وسوسه‌های دروغین گردد و به گمان

۱. کتاب رجال ممقانی ترجمه حجر بن عدی .

۲. رجال ممقانی، ترجمه حجر بن عدی.

خدمت به خلق خدا و پیشبرد هدف‌های انقلابی در خدمت ظالمان و صاحبان «زور و زور» درآید، و به گمان خدمت به «امام حسین علیه السلام» در صف پیروان «زید» قرار گیرد.



۱- موضع تقیّه در یک مکتب انقلابی

اسلام، انقلابی بوده و هست و خواهد بود؛ و تقیّه نیز جزئی از روش انقلابی اسلام است.

بررسی عنوان بالا که شکل یک سؤال را به خود می‌گیرد و یافتن پاسخ آن نیازمند این است که قبلاً به دو موضوع توجه کنیم:

۱- نیاز و کشش انسان به زندگی جمعی - برخلاف آنچه بعضی فکر می‌کنند - نه از این نظر است که انسان در دل اجتماع بهتر می‌تواند از مواهب زندگی بهره‌مند شود و با دشمنان حیات خود بجنگد، بلکه بخاطر آن است که یک انسان منهای اجتماع «هیچ» است و با اجتماع «همه چیز».

او بدون زندگی جمعی «صفر» است و با آن «بی‌نهایت».

او در شکل «فردی» موجودی است ضعیف و ناتوان، جاهل و نادان، عقب افتاده، و شکست خورده و در شکل «جمعی» موجودی است. دانا و هوشمند، غنی و پرمایه، پیروز و برومند.

تمام پیشرفت‌های علمی و صنعتی که چهره دنیا را دگرگون ساخته تنها محصول بخشی از همکاری انسان‌ها و به تعبیر دیگر نتیجه یک همکاری کاملاً محدود در زندگی گروهی و در سطح پایین است.

و هرگاه مردم جهان برای زندگی گروهی در تمام سطوح آماده شوند در حقیقت آن روز هیچ شکل، ناهنجاری، تضاد و نگرانی در زندگی انسان‌ها باقی نخواهد ماند. در دنیای کنونی که ترکیبی از زشتی‌ها و زیبایی‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌ها،

کامیابی‌ها و ناکامی‌هاست، هر چه زیبایی و پیروزی و خوشبختی است نتیجه همکاری‌های جمعی است، و هر چه بدبختی و شکست و زشتی است نتیجه فردگرایی و جدا کردن حساب گروه‌ها از یکدیگر است، و تنها در این زمینه است که مفاهیمی چون استعمار و بهره‌کشی و استثمار، و پی آمدهای آنها از قبیل جنگ و خونریزی و ناامنی و پایمال شدن بدیهی‌ترین حقوق بشر شکل می‌گیرد.

به همین دلیل آن کسی که گمان می‌کند می‌تواند در میان یک ملت بدبخت خوشبخت زندگی کند، و یا از آن بالاتر، پایه خوشبختی خود را بر اساس بدبختی دیگران بگذارد، سخت در اشتباه است.

در آیاتی که اشاره به قیام مهدی علیه السلام - یعنی اوج تکامل جامعه انسانی در تمام زمینه‌ها - شده می‌خوانیم:

﴿وَنَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^(۱)

اشاره به این که استقرار عدالت پایدار در سراسر جهان بدون خارج شدن حکومت از دست فرد یا افراد و استقرار آن در دست توده‌ها که از آن تعبیر به «مستضعفین» (اکثریت قاطع گرفتار دربند) شده ممکن نیست.

باید توجه به آنچه در بالا در زمینه بافت جامعه انسانی گفته شد درک این حقیقت آسان است که تمام تاکتیک‌های مفید و مؤثر در یک جامعه؛ آن گاه روح خود را حفظ خواهد کرد که از شکل فردی درآید، و در شکل جمعی ظاهر گردد، و «تقیّه» از این قانون مستثنا نیست.

یعنی «تقیّه» تنها به صورت «کتمان عقیده و موضع یک فرد» نقشی ندارد، بلکه باید به عنوان یک برنامه گروهی سازمان یافته و تحت نظر رهبر و در موارد حساب شده انجام پذیرد، تا نتایج و فلسفه‌ها و آثاری را که در گذشته شرح دادیم به همراه داشته باشد.

* * *

۲- تمام مطالعات تاریخی و اجتماعی و عقیدتی نشان می‌دهد که اسلام به صورت یک مکتب انقلابی ظاهر شد، و برای بقای خود لازم است همچنان انقلابی بماند، یعنی انقلابی بوده، و هست، و خواهد بود، بطوری که اگر روح انقلابی را از اسلام بگیریم نه تنها اصالت، بلکه محتوای خود را نیز از دست خواهد داد.

نه فقط مسأله جهاد (جهاد در تمام زمینه‌ها: در برابر جهل و فقر و ظلم و فساد و هرگونه دشمن) و امر به معروف و نهی از منکر؛ تولی و تبری، حب فی الله و بغض فی الله، یار مظلومان و دشمن ظالمان بودن؛ نشان می‌دهد که اسلام از روح انقلابی ویژه‌ای برخوردار است بلکه عبادات اسلامی فردی که از شکل عبادت راهبان درون صومعه‌ها و زوایای غارها در آمده، و به صورت نماز جماعت؛ یا نماز جمعه؛ یا کنگره عظیم اسلامی حج عرضه شده روشنگر انقلابی بودن اسلام است.

اسلام، با توجه به تاریخ و چگونگی پیدایشش، با «لا» که نشانه انقلابی بودن است شروع شده، و با قیامی پی‌گیر بر ضد تمام «بت‌ها» و تمام معبودهای ساختگی اعم از فکری و انسانی و سنگی و چوبی، به اوج خود رسید؛ و تمامی ریشه‌های آنها را همین قیچی «لا» برید و از میان برد.



اکنون می‌رسیم به اصل بحث که در یک چنین مکتب انقلابی، و با توجه به لزوم کوشش‌ها در شکل جمعی؛ «تقیّه» چه نقشی می‌تواند داشته باشد. ممکن است در ابتدا چنین تصور شود که: یک مکتب انقلابی - همچون اسلام - باید صریح، گویا؛ افشاگر، و پرخروش باشد، «تقیّه» و پنهانکاری نمی‌تواند در آن نقشی به عهده گیرد.

اما توجه به بحث‌های گذشته و تعبیرات خاصی که در روایات تقیّه آمده پاسخ این سؤال را به ما می‌دهد که تقیّه در واقع یکی از برنامه‌های انقلابی و در مسیر پیشبرد هدف‌های انقلاب است.

زیرا یک مکتب انقلابی ریشه‌دار و حساب شده به دو چیز نیازمند است:

«حفظ افراد» و «حفظ اسرار»!

و به تعبیر دیگر از یک سو باید نیروهایی را که وجودشان برای پیشبرد اهداف انقلابی ضروری است حفظ کند، و از تلف شدن بی دلیل آنها جلوگیری نماید، و از سوی دیگر برنامه‌ها و نقشه‌ها و طرح‌ها را از دستیابی دشمن محفوظ دارد. در قسمت اول، تقیّه ایجاب می‌کند:

در آن‌جا که آفتابی شدن افراد، با عقاید ویژه‌شان نه تنها فایده‌ای ندارد بلکه به قیمت جان آن‌ها تمام می‌شود، در پرده استتار باقی بمانند و با پوشش تقیّه از چشم دشمن مکتوم و مستور باشند و برای ضربه نهایی آماده شوند.

در این‌گونه موارد تقیّه سپری است که جلو ضایعات انسانی را می‌گیرد، و نیروهای فعال و پویا و متحرک را برای موقع لزوم ذخیره می‌کند.

و در قسمت دوم، تقیّه همچون صندوق آهنین حفظ اسناد برای نگهداری اسرار طرح‌ها و نقشه‌های انقلابی است؛ همان طرح‌هایی که افشای آنها مساوی است یا بی‌اثر شدن آن‌ها، که شرح آن را در بحث‌های گذشته دادیم.

بنابراین آن‌ها که گمان می‌برند تقیّه با روح انقلابی اسلام تضاد دارد، یا مفهوم تقیّه را نمی‌دانند و یا انقلاب را به معنای یک انقلاب سطحی و فاقد نقشه و تاکتیک تفسیر می‌کنند.

ولی بهر حال - همان‌گونه که در آغاز این بحث هم اشاره کردیم - تأثیر گسترده و عمیق و چشمگیر «تقیّه» در صورتی است که نه به عنوان یک اقدام فردی بلکه به صورت یک تاکتیک جمعی و تحت رهبری از آن استفاده شود.

و با توجه به این حقیقت، نکته دیگری نیز روشن می‌شود و آن این‌که:

چه بسا موقعیت ایجاب می‌کند که در یک تشکیلات انقلابی حساب شده، گروهی «افشاگر» سازمان یافته باشند، تا هدف‌های آن مکتب را تشریح کنند؛ و به گوش همگان برسانند، هر چند این افشاگری توأم با ناملایمات یا خطراتی باشد، و گروهی دیگر در پشت جبهه - با استفاده از روش تقیّه - ذخیره برای روزهای حساس گردند. ولی با نهایت دقت باید توجه داشت که قرار گرفتن در میان یکی از این دو گروه

بسته به میل اشخاص و افراد نیست، بلکه موقعیت افراد و ظروف و امکانات هر کس صفا او را مشخص می‌سازد و گاه اوضاع ایجاب می‌کند که این دو گروه جایجا شوند و تغییر موضع دهند!

در آخرین جمله این بحث بار دیگر این حقیقت را تکرار می‌کنم که:
«تقیّه یک نوع درگیری و مجاهده سری و مخفی است نه محافظه‌کاری و ترس و فرار از زیر بار مسئولیت‌ها، و آنها که غیر از این فکر می‌کنند به مفهوم واقعی این برنامه اسلامی نرسیده‌اند».

پایان